

■ برای کسی که تاریخ ادبیات فرانسه را می‌نگارد این سوال پیش می‌آید که رومن رولان آخرین نویسنده قرن نوزدهم است یا اولین نویسنده قرن بیستم؟! سعی ما بر آن است تا نشان دهیم که رومن رولان - که در هر دو قرن می‌زیست - متفکر بزرگی است که از وسایلی که قرن نوزدهم در اختیار او نهاده بود، استفاده کرد تا درس‌هایی را که از تاریخ اروپا و دنیای نیمه اول قرن بیستم - دوره‌ای که رولان در آن می‌زیست و وقایع جهان را بدقت دنبال می‌کرد - می‌شد آموخت، بیاموزد، مورد تأمل قرار دهد و به آگاهی دیگران برساند.

به عنوان یک نویسنده، رولان هرگز در صدد ابداع شیوه‌های بیان برنیامد. او شیوه‌های بیان را به همان

● نه ترتیب کلمات، بلکه تأثیر کلی آنهاست جلب می‌کند. سبک رولان سبکی توصیفی است که در آن، ترکیب کلی بیش از جزئیات اهمیت دارد

صورتی که اسلافش طی نسلها ایجاد کرده بودند، به کار برد. رولان نویسنده برکاری بود ولی به هیچ وجه شاعر - به معنای خالق کلام - نبود. خرده‌گیران از این حرف نتیجه گرفته‌اند که سبک رولان مبتدل است [...] از آن پس، بسیاری از منتقدین در مورد شیوه نگارش رومن رولان دچار تردید شده‌اند. آخرین آنان شاعری است به نام ژاک گشرون که به نظر من مسأله را دقیقتر از سایر منتقدین تشریح کرده است.

او ضمن مقایسه رولان با اسلاف بلافصلش، آناتول فرانس و موریس بارس که همه، حتی کسانی که با عقاید آنان مخالفند، سبکشان را توده‌اند، می‌نویسد:

نه ترتیب کلمات بلکه تأثیر کلی آنهاست که

توجه خواننده را جلب می‌کند. سبک رولان سبک توصیفی است که در آن ترکیب کلی بیش جزئیات اهمیت دارد (...). اما رولان خصوصاً تجربه خود در زمینه موسیقی و علاقه‌ای را که این هنر دارد، وارد ادبیات کرده است (۲۰۰۰). می‌توان گفت که ژان کریستف تألیف نشده، بلکه به صورت موومان‌های بزرگ تصنیف شده و یا رمان موزیکال است (۱).

در ۱۹۱۴، لویی ژویه، در مقدمه‌ای که تا اواخر ۱۹۶۵ منتشر نشده باقی ماند، این عقیده را ابراز کرد کلام رولان به خودی خود درس چندانی ندارد؛ کلامی است ساده، روشن، تند و معمولاً یکنواخت که هیچگاه انسان را مسحور نمی‌کند و



زندگی و آثار رومن رولان... نگاهی به

تقسیم اول: رمان‌ها
پی‌یر ابراهام
ترجمه سیروس سعیدی

سیک او کاملاً عاری از ذوق است (...). هیجان غالباً کلامش را کاملاً دگرگون می‌کند و [نویسنده] با کلماتی بی‌سروته و بی‌ربط و با اصطلاحاتی سخن می‌گوید (...). که مثل نت‌های موسیقی به کار برده شده‌اند و اینها روشهایی هستند که یک موسیقی‌دان به کار می‌برد.^(۱۷)

بدین ترتیب، هر دو نویسنده، با وجود پنجاه سال فاصله، از مطالعه دقیق خود نتیجه مشابهی می‌گیرند که لویی ژیه آن را چنین بیان می‌کند:
در نظر من، ژان کریستف یک شعر عظیم است، یک منظومه موزیکال با دو موومان بزرگ و یک قسمت پایانی به صورت «کدا». این همان است که یکی آن را «رمان موزیکال» و دیگری «منظومه موزیکال» می‌نامد، تدریجاً طی سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ در «دفترهای پانزده روزه» شارل یگی انتشار یافت. قهرمان آن، ژان کریستف کرافت، یک آهنگساز آلمانی اهل رانن است که هم مشرب باخ و بتهوون است و طبیعتاً چنین به نظر می‌رسد که زاده تمایلات و مطالعات دوره جوانی رومن رولان باشد.

رولان در ۲۹ ژانویه ۱۸۶۶ چشم به جهان می‌گشاید. پدر و پدر بزرگ مادریش سردفتر اسناد رسمی بودند خود او بعدها خواهد گفت: «در خانواده من زیاد قلم زده‌اند». در بیست سالگی به دانشسرای عالی پاریس وارد می‌شود. پس از فراغت از تحصیل به رم می‌رود، در پاله فارتز اقامت می‌گزیند، ایتالیا را می‌گردد، با Malwida von Meysenbug آشنا می‌شود و این یک او را با خانواده ریشارواگنر مرتبط می‌سازد. بار دیگر در ۱۸۹۲-۱۸۹۳، پس از ازدواج با کلوتیلد برنال، دختر یک زبان‌شناس بنام میشل برنال، به ایتالیا باز می‌گردد. در ۱۸۹۵ به درجه دکترای ادبیات نایل می‌شود. رساله اصلی او درباره «ریشه‌های تئاتر غنایی جدید: تاریخ ابراهام پیش از لولوی و اسکاراتی» می‌باشد و مطابق مرسوم آن دوره یک رساله تکمیلی هم به زبان لاتین در مورد انحطاط نقاشی ایتالیا در قرن شانزدهم می‌نویسد. در همان سال، به عنوان استاد تاریخ هنر در دانشسرای عالی استخدام می‌شود و در سال ۱۹۰۱، کرسی استادی تاریخ موسیقی را در مدرسه مطالعات عالی اشغال می‌کند.

شایان توجه است که رولان در تاریخ ابراهام به تفسیر آثار آهنگسازانی می‌پردازد که امروزه دوستداران موسیقی به گمان خود آنها را کشف می‌کنند و آثارشان شنوندگان را محظوظ می‌سازد. هفتاد سال پیش، فونو گراف چارلز کروس و توماس ادیسون دستگاه ناقصی بود که لوله‌های مومی آن هنوز به بازار نیامده بود. رادیو هم وجود نداشت. تنها راه شنیدن موسیقی ارکستر، رفتن به کنسرت بود. تنها برخی از خواص می‌توانستند با خواندن (سلفژ کردن) دفترچه‌های نت، یک آهنگ را در ذهن خود زمزمه کنند و چنین افرادی انگشت شمار بودند.

رولان از شمار ایشان بود و از صرف خواندن نت‌ها همان لذتی را می‌برد که دیگران از گوش کردن به ارکستر می‌بردند. علاوه بر این، او با چنان شور و حالی پیانو می‌زد که خاطره‌اش، برای کسانی که سعادت شنیدن آن را داشته‌اند، از یاد نرفتنی است. آن روزها

هرکس پیانویی در خانه داشت و به وسیله آن نوای ارکستر را در کانون دلپذیر خانواده منعکس می‌کرد. پیانو رولان را با نواخ موسیقی دوران گذشته مانوس می‌ساخت. به هنگام فراغت از نویسندگی، سونانهای ایشان را می‌نواخت و از نیرو و لطافت آنها برای آفرینش آثار خود الهام می‌گرفت.

برای رولان که در زندگی زناشویی از عدم تفاهم دردناکی رنج می‌برد که نهایتاً، پس از نه سال زندگی مشترک، به جدایی انجامید، موسیقی نه فقط یک سودای همیشگی بلکه تسلاهی بزرگ بود. آثار این عدم تفاهم را بعدها در ژان کریستف، در روابط ایوبیه زنان با همسرش زاکلین باز خواهیم یافت.

در ۱۹۰۳، پس از دو سال همکاری با مجله موسیقی، نخستین کتاب رولان در «دفترهای پانزده روزه» انتشار می‌یابد:

«زندگی بتهوون»، کتاب کوچکی که زود مشهور می‌شود. این نخستین اثر از مجموعه «زندگی قهرمانان» می‌باشد که بعدها با: «تدگی میکال آنز» و «زندگی تولستوی» دنبال خواهد شد. شرح حال؟ خیر. اندره موروا به درستی می‌گوید:

اینها نه شرح حال بلکه دیدارهای یک متفکر بزرگ با سرمشقهایی است که او به خود - و به ما - ارائه می‌دهد. موروا سپس گفته خود رولان را نقل می‌کند:

آوای یک روح دردمند، روح خفه شده‌ای که نفس می‌کشد، برمی‌خیزد و از ناجی خویش تشکر می‌کند. من خود به خوبی می‌دانم که چهره این ناجی را دگرگون ساختم. ولی هر کاری که از عشق و ایمان نشأت یافته باشد چنین است. بتهوون من نیز یک چنین کاری بود.

در آثار رولان، سه اثر مجموعه زندگی قهرمانان که بعدها زندگی راما کریشنا، زندگی ویوکاناندا - که از لحاظ ماهیت و شیوه نگارش متفاوتند - و هگی (که بعد از مرگ نویسنده منتشر شد) بدانها اضافه خواهد گردید، معرف چیستند؟ در وهله اول، مظهر کمالند. چهره‌های واقعی هستند که نویسنده آنان را به حد سرمشق ارتقا می‌دهد تا نه استعدادها بلکه تمایلات نودوستانه و تعالی جویانه مشابهی را برانگیزد. اگر ما نمی‌توانیم استعداد هنری میکال آنز یا استعداد موسیقی بتهوون و یا استعدادهای ادبی تولستوی را داشته باشیم، در عوض می‌توانیم از تولستوی، بتهوون و میکال آنز الهام بگیریم و مطابق سرمشقهایی که آنان ارائه می‌دهند، زندگی کنیم.

بدین ترتیب ما به مفهومی می‌رسیم که به نظر من رابطه میان آثار رولان و خوانندگان را تعیین می‌کند. این مفهوم، «رقابت» است. هیچ نویسنده فرانسوی به اندازه رولان در خواننده خود حس رقابت واقعی و همچنین تمایل عمیق به الهام گرفتن از قهرمان اثر به وجود نیاورده است. این حس رقابت خاصه از آن جهت محسوس است که خود نویسنده نیز آن را نسبت به شخصیت‌هایی (واقعی یا خیالی) که به روی صحنه می‌آورد، احساس می‌کند. رولان به میکال آنز، بتهوون و تولستوی رو می‌آورد تا قدری از قدرت روحی آنان را به دست آورد، راه ایشان را با شهادت بیشتر ادامه دهد و نهایتاً همان تحسینی را در خواننده برانگیزد که خود احساس می‌کند. حس رقابتی که خود نویسنده احساس

می‌کند، متشاء آن شور و اشتیاقی است که مطالعه اثر او در خواننده برمی‌انگیزد.

توصیف شخصیت‌های هندی ناشی از جستجویی با ماهیت متفاوت است. این توصیفات که با یادداشتهای رولان در یک جلد گردآوری شده، به دوره‌ای مربوط می‌شوند که رولان، سرخورده و منزجر از سیاستی که متفقین بعد از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ در پیش گرفته بودند، نظیر هر فرد مطلع دیگری، آن عطش انتقامی را که اشتباهات عمدی معاهده ورسای بعدها در آلمان برخواهد انگیزد، پیش بینی می‌کند و در جستجوی نوعی حکمت هندی است.

علاوه بر این، هند در آن زمان می‌کوشید تا از بریتانیای کبیر که بخش مهمی از تروتس را از هند به دست می‌آورد، مستقل شود. می‌دانیم که این مبارزه خصوصاً با اصل عدم خشونت گاندی توأم شد و طبیعی بود که بعد از آن همه کشتارهای دوره جنگ، این اصل سخت مقبول طبع رولان واقع شود. پندار نودوستانه‌ای که فضیحت‌های فاشیسم ایتالیا و فجایع آلمان هیتلری آن را بر باد خواهد داد.

مجدداً در ارتباط با موسیقی، ملاحظه می‌شود که موسیقی در زندگی همواره مونس و پناه نویسنده بوده است. گواه این مدعا سلسله آثاری است که به طور منظم و تحت عناوین گوناگون در زمینه موسیقی شناسی منتشر خواهد شد: موسیقی دانان امروز، موسیقی دانان گذشته، سفر موزیکال به کشورهای اقدیم خصوصاً درباره بتهوون: ادوار بزرگ خلاقیت، آوای رستاخیز در ۱۹۲۸ و در سال ۱۹۴۲، یعنی دو سال قبل از مرگ نویسنده و به عنوان بازبینی تسلای او در دوره اشغال فرانسه، کلیسای جامع ناتمام. تاثیر موسیقی در آثار رولان بی‌تردید مثبت بوده است. آوازه جهانی ژان کریستف اثر محرک و تقویت کننده‌ای را که موسیقی روی یکی از شاهکارهای رمان فرانسه نهاده به ثبوت می‌رساند. ولی از بعضی جهات نیز موسیقی یک اثر کند کننده داشته است. در ژان کریستف رولان خصوصاً به موسیقی رمانتیک گذشته، آلمان توجه داشته است.

وقتی ژان کریستف پیانو می‌نوازد و اینا اینکه یک اثر سمفونیک او نواخته می‌شود، این ستوال برای خواننده پیش می‌آید که با چه نوع موسیقی بی‌سروکار دارد و اگر صدیق باشد، پاسخ خواهد داد که به گمان او موسیقی ژان کریستف از نوع موسیقی بتهوون، شوپرت یا شومان است. به هر حال این تصویری است که خود من در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ داشتم، یعنی در زمانی که رولان با انتشار پیاپی مجلات ژان کریستف هدیه‌ای بس گرانبها به جهانیان عرضه می‌داشت.

در واقع، نوع موسیقی بی‌که رولان - پدر معنوی کریستف - و خوانندگانش برای ژان کریستف آهنگساز در نظر می‌آوردند، اثر را کلا به گذشته بازمی‌گرداند، از این لحاظ، ژان کریستف با اینکه در طبعه قرن بیستم منتشر شده، از نظر عناصر متشکله آن، یک اثر نمونه و به تعبیری آخرین اثر بزرگ قرن نوزدهم است.

گذشته از این، موسیقی آن دوره فرانسه باب طبع مشکل پسند رولان نبود و من هنوز هم از قضاوت ژان کریستف درباره اثری که رولان از آن نام نمی‌برد ولی پیداست که منظورش پله آس و ملیزاند اثر کلود دبوسی است، رنج می‌برم و به خود رولان هم گفته‌ام که جز در

این مورد، در سایر موارد کاملاً با او موافقم.

نه به خاطر اینکه ارزشیابی مذکور برایم تکان دهنده است. رولان یا شخصیت رمان او مثل هرکس دیگری آزاد است که این موسیقی را ببیند یا نبیند. ولی حتی امروز هم مطمئن نیستم که ژان کریستف را به خاطر آن نتیجه‌ای که از خصلت «لطافت آمیخته به تصنع» موسیقی فرانسه گرفته است، کاملاً بخشیده باشم. نتیجه گیری او را هنوز پس از گذشت حدود شصت سال به یاد دارم:

او غرض توپهایی را می شنید که بزودی این یونان کوچک محض را در هم می شکستند.

قاطعانه باید گفت که خیر. آن جوانان مشتاقی که در آن دوره برای پله آس کف می زدند، هیچ شباهتی به یک «یونان کوچک محض» نداشتند. آیا حق داشتند کف بزنند یا اینکه اشتباه می کردند؟ من واقعا نمی دانم و این مساله اهمیتی هم ندارد. آنان جوانان آن دوره بودند

و رسالت خود را که استقبال از نوآوری و ایمان به آینده بود، ایفا می کردند. از اینکه می توانستند پله آس را نیز همانند «تترالوزی» و اگر که درست نقطه مقابل آن بود، بستانند، خوشبود بودند. نباید توقع داشت که جوانان تحسینها یا تناقضات خود را توجیه کنند. آنان وقت دارند (گمان می کنند که وقت دارند) که بعدها سرفرصت قضاوتهای خود را مورد بحث یا تجدیدنظر قرار دهند، آنها را تأیید یا رد کنند. ولی نظر ایشان را در بست مردود شناختن و به زباله دان تاریخ افکندن، توهین و بی انصافی بزرگی است.

در ۲ سپتامبر ۱۹۱۴، رومن رولان که از سال ۱۹۱۰ به بعد، به دلیل تصادف با اتومبیل، از خدمت وظیفه معاف شده بود و از سه ماه پیش در سویس به سر می برد، یک نامه سرگشاده به گرهارت هابتمن در ژورنال دوژنو منتشر نمود. این نامه که لحن تنیدی داشت، پاسخی بود به اعلامیه ۹۳ نفر از روشنفکران آلمانی که کوشیده بودند تا بیرحمی های ارتش امپراطوری آلمان را در سرزمینهای اشغالی توجیه کنند: اعمالی نظیر آتش زدن کتابخانه لوون در بلژیک و بمباران کلیسای جامع رمن در شمال فرانسه.

در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۴، نخستین مقاله از سلسله مقالاتی که بعداً، در نوامبر ۱۹۱۵، تحت عنوان برفراز عرصه جنگ یکجا منتشر شد، در ژورنال دوژنو انتشار یافت. مقاله مزبور باعث شد که در فرانسه، دارودسته روزنامه نگاران و نویسندگانی که در نقاط امن پشت جبهه خوش می گذرانند، و به همین دلیل هم در میهن پرستی تعصب بیشتری به خرج می دادند، علیه رولان بسیج شوند. مقالات اهانت آمیز متعددی منتشر شد و افتراهایی به رولان وارد آمد. برخی او را «فراری پناهنده به یک کشور بیطرف» و برخی دیگر «آلمانی» خطابش کردند. تنی چند از اعضای فرهنگستان فرانسه و اشخاصی نظیر موریس بارس، رنه دومی، فرانسوا ماسون کوشیدند تا از انتشار قطعات برگزیده رولان مقدمه لویی ژبه ممانعت به عمل آورند. کار به جایی کشید. که هانری ماسی، در ۱۹۱۵، کتابی تحت عنوان رومن رولان علیه فرانسه منتشر کرد. ولی همه این حملات مانع از آن نشد که فرهنگستان سوند جایزه سال ۱۹۱۵ نوبل در ادبیات را به رومن رولان اعطا کند. رولان وجه نقد جایزه را به صلیب سرخ اهدا

کرد.

خشمی که علیه رولان برانگیخته شد، عاری از کینه شخصی نبود. در یکی از مجلات ژان کریستف به نام بازار سرمیدان، رولان محافل کم و بیش جهان وطنی را که آن روزها طبقه اعیان و متخصص پاریس را - به آن صورتی که رولان در زمان ازدواجش شناخته بود - تشکیل می دادند، سخت به باد انتقاد گرفته بود. آنگاه وقت انتقام فرا رسیده بود و قهرمانان «فرانس» راستین خوشحال بودند و اطمینان داشتند که رولان را که اشتهاش آنان را رنج می داد، از تخت عزتی که ستایشگرانش او را بر آن نشانده بودند، برای همیشه به زیر خواهند کشید.

در این زمان، کسانی که در جبهه بودند نمی توانستند حرف بزنند و هنگامی که پژواک این حملات بیشرمانه از پاریس به گوش آنان می رسید، چاره ای جز بی اعتنائی نداشتند. از آن زمان به بعد، من بارها شرح داده ام که چطور ما، در عین انجام وظیفه روزمره خود - و شاید هم کمی بیش از آن - نسبت به نویسنده ای که مورد علاقه ما بود و نوید بقای فرهنگ را می داد، احساس حق شناسی می کردیم. من آنچه را که قبلاً در مجله اروپ نوشته ام و یا در برنامه های رادیویی و تلویزیونی فرانسه، ایتالیا و سویس گفته ام، تکرار نخواهم کرد و به خوانندگان خود توصیه می کنم که مکاتبات دوران جنگ رومن رولان با ژان - ریشار بلوش را که تحت عنوان دو مرد با یکدیگر مواجه می شوند منتشر شده بخوانند تا ببینند که اختلاف عقیده مانع از آن نمی شود که بین دو نویسنده ای که به یکدیگر ارجح می نهند، دوستی عمیق ایجاد گردد و دوست کوچکتر نسبت به دوست بزرگتر، از رعایت احترامات لازم فروگذار نکند. کتاب دیگری که به خوانندگان توصیه می کنم انسان کمونیست (۲) است. در این کتاب آراگون، رومن رولان و ژان - ریشار بلوش را به شیوه پلوتارک با یکدیگر مقایسه می کند و تصویر دقیقی از این دو جریان فکری برای آیندگان ترسیم می نماید.

با این وجود، از هنگام انتشار برفراز عرصه جنگ به بعد است که در افکار عمومی، نام رولان با اندیشه صلح مرتبط می گردد. ولی این اندیشه صلح و یا به تعبیر بهتر، اشکال تأثیر آن در افکار و اعمال رولان، دستخوش تحولی تدریجی می گردد.

برای نشان دادن سیر کلی تحول مزبور باید گفت که این تحول از مخالفت انفرادی یک وجدان بیدار متعالی شروع و نهایتاً به بسیج توده ها ختم شد. این نکته را نیز باید افزود که رولان که در ابتدا با هر نوع جنگی مخالف بود، تدریجاً، به اقتضای اوضاع و احوال، ناگزیر شد تا میان انواع جنگ و انواع صلح تفاوتی قابل گردد. نه «زندگی توأم با تسلیم» - به آن صورتی که حدود سال ۱۹۴۰ از آن سخن می رفت - و نه «صلح طلبی کامل» - به صورتی که در گذشته برای ما در «کمیته مراقبت روشنفکران ضد فاشیست» به رهبری آلن ریوه و لانژون مطرح بود، هیچکدام در قاموس رولان وجود نداشت. عناوین اعلامیه هایی که او در

جنگ منتشر ساخت، نظیر دفاع از بین الملل اندیشه (۱۵ مارس ۱۹۱۸) و یا اعلان استقلال اندیشه (در روزنامه اومانیتیه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ در روزی از

امضای پیمان ورسای)، به حد کافی نشان می دهند که از نظر رولان روشنفکران چه نقشی می بایست در هدایت رویدادها برعهده می گرفتند.

این نقش، يك نقش جهانی است. در عصری که روسیه شوروی، بنا به اراده متحدین پیشین خود، به وسیله يك «کمر بند بهداشتی» (به تعبیر لولیدجرج) و یا «شبهه ای از سیمهای خاردار» (به تعبیر ژرژ کلمانسو) به انزوارانده شده است، وجود چنین مواعنی در اروپا برای رولان قابل تحمل نمی باشد. به همین دلیل هم، در سال ۱۹۲۳، به یاری تنی چند از نویسندگان، خصوصاً ژان - ریشار بلوش، یک نشریه ادبی ماهانه با عنوان نمادین «اروپ» بنیان می گذارد.

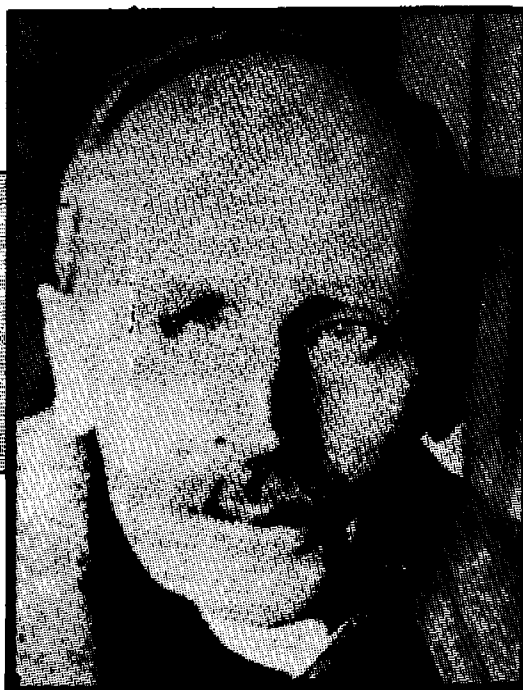
استقلال فکری رولان مانع از آن می شد که با نشریات ادواری که دیگران منتشر می ساختند، همکاری کند. بارزترین نمونه آن، روابط گاه دوستانه و گاه خصمانه او با هانری باربوس است. رولان گاه با نشریاتی مثل کلارته، یا موند همکاری می کرد ولی غالباً از همکاری امتناع می ورزید. با این وجود، در سال ۱۹۳۲، او ریاست کنفرانس جهانی مبارزه با جنگ را که گورکی و باربوس نیز در آن شرکت دارند و بعدها نهضت معروف به آمستردام - پله ل را به وجود می آورد، می پذیرد. موفقیت فاشیسم در ایتالیا ۱۹۲۲ و پیروزی ناسیونال - سوسیالیسم در آلمان ۱۹۳۳، مبارزه فوری را ضروری ساخته است. رولان که همواره در احساسات ضد فاشیستی و ضد هیتلری خود ثابت قدم بوده نشان گوته را که آلمان نازی به او اهدا کرده، رد می کند و با انتشار يك سلسله مقالات پیاپی در اروپا، جرائمی را که هیتلر علیه صلح مرتکب شده مشخص می سازد. نمونه آن، توصیف پیمان ۱۹۳۸ مونیخ با عنوان سران دیپلماتیک و جمله پیشگویانه او به هنگام ورود نیروهای آلمان به چکسلواکی در سال ۱۹۳۹ می باشد: «هراگ، تو می گویی، ولی آلمان نیز خواهد گریست».

آیا تاریخ فقط به نظاره شکست این تحول بطنی - تحول اعتراض فردی و تبدیل آن به عمل جمعی - این تلاشهای طولانی و همه رنجهایی که مبارزین دیگر همانند رولان و در تلاش برای اجتناب از جنگ جهانی دوم برخود هموار داشتند، بسنده خواهد کرد؟ گمان نمی کنم چنین باشد. فکر کنید که پنجاه سال پیش، وقتی مسأله دفاع از صلح مطرح می شد، چه مایه بدبینی در میان مردم وجود داشت. سپس به مفهوم کنونی صلح در ذهن توده های مردم بیندیشید. همه آنها با وحدت نظر نوبنی می گویند که «جنگها اجتناب پذیرند». آیا این بدان دلیل نیست که اذهان مردم از دوره ژورس، باربوس و رولان به بعد تدریجاً با اندیشه صلح مانوس شده است؟ آیا نهضت های مختلفی که امروزه توجه مردم را به مسأله صلح جلب می کند و همچنین فکر همزیستی مسالمت آمیز، ریشه در آن تلاش کند، دشوار و نیرومندی که مادر اینجا فقط تصویری بیش از حد کلی از آن ارائه دادیم، ندارند.

حال اجازه دهید تا درباره آن سکنه ای صحبت کنیم که به نظر ما، هم در تاریخ و هم در آثار رولان حاصل شد. ۱۹۱۹ سالی است که رولان کولابرونیون را منتشر می کند. پس از نه سال کاروری ژان کریستف، تألیف کولابرونیون در واقع حالت يك

«ژان کریستف» آخرین رمان بزرگ قرن نوزدهم و «جان شیفته» نخستین رمان بزرگ قرن بیستم است

رولان به هنگام ورود آلمان‌ها در ۱۹۳۹ به چکسلواکی: پراگ! تو می‌گریی، ولی آلمان نیز خواهد گریست!



نخستین مقاله از مجموعه «بر فراز عرصه جنگ» باعث شد تا در فرانسه دار و دسته روزنامه نگاران و نویسندگانی که در نقاط امن پشت جبهه خوش می‌گذرانند، و به همین دلیل هم در مهن پرستی تعصب بیشتری نشان می‌دادند (۱) علیه رولان بسیج شوند

روش انشایی - یا به عبارت صحیحتر، فقدان روش - تغییر نکرده است. نویسنده آنچه را که مایل است، به سادگی بیان می‌کند. ظاهراً طبیعی است که این اثر در زمره نوشته های بیست سال اخیر رولان قرار گیرد.

با این وجود، همه چیز تغییر پیدا کرده است. نه فقط موضوع، بلکه جوی که داستان در آن روی می‌دهد نیز تغییر یافته است. سالهای مذکور که دنیا را کاملاً دگرگون خواهند کرد، شکاف عظیمی در توالی اعصار تاریخی ایجاد می‌کنند و رولان که ابتدا از این تغییر به گرمی استقبال می‌کند، بعدها عمیقاً با ماهیت آن آشنا می‌شود. سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰، همانند سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۰، شکافی ایجاد می‌کنند و دو عصر تاریخی را از یکدیگر متمایز می‌سازند. دلیل آن، علاوه بر جنگ، خصوصاً رویدادهای شرق است که رولان با علاقه دلسوزانه‌ای آنها را تعقیب می‌کند.

حوادث رمان در آرامترین شهرها و بیلاتهای فرانسه روی می‌دهد. با این وجود، اینها به شهرها و بیلاتهایی که شخصیت‌های ژان کریستف در آنها سیر می‌کنند، شباهتی ندارند. روابط زنان و مردان تغییر یافته، سخنانشان طنین دیگری پیدا کرده و کلماتشان معانی تازه‌ای یافته است. تقویم قرون ورق خورده و ما از قرن نوزدهم به قرن بیستم گام نهاده ایم. «ژان کریستف» آخرین رمان بزرگ قرن نوزدهم و جان شیفته نخستین رمان بزرگ قرن بیستم می‌باشد.

دلایل این امر را می‌توان جست، یافت و مورد بحث قرارداد. البته تأثیری که خواندن اثر در خواننده به جا می‌گذارد، خود قاطع‌ترین دلیل است. با این وجود ما سعی می‌کنیم تا دلایلی ارائه دهیم.

همان طور که بیشتر گفتیم، ژان کریستف، داستان زندگی یک آهنگساز [خیالی] اهل رنایی، از آثار موسیقی‌یی که رولان بدانها می‌اندیشیده و یا با بیانونی خود، در ساعات فراغت از کار، می‌نواخته، متأثر گردیده است. این آثار که عمدتاً از نوع موسیقی بتیهورون و کلا رمانتیک هستند، به خلاف میل نویسنده

استراحت را دارد. اثری سرشار از ذوق که در آن فرزند نیوراجداد زمان لویی سیزدهم خود را بازی می‌یابد و ضمن تعقیب هنر نمایه‌های اندک هرزه آنان، ماهرانه به زبان فرانسه‌ای که به سبک قدیم بازسازی شده، سخن می‌گوید. همان طور که نویسنده کمندی انسانی بانوشتن داستانهای خنده‌دار به زبان فرانسه قدیم تفریح می‌کرد، رولان نیز مانند بالزاک به قرون گذشته بازمی‌گردد و زبان شیرینی را که درخور اثر اوست، ابداع می‌کند.

لازم به تذکر است که کولابرونیون - علی‌رغم اینکه حالتی بسیار فرانسوی دارد، بیش از کتابهای دیگر رولان به زبانهای خارجی ترجمه و منتشر شده است.

رمان کوچک یا داستان بلند پی‌رو لوس یک اثر کوچک غم‌انگیز است، داستان دو دل‌داده جوانی است که از جنگ بیزارند و هنگام عزیمت پسر به جبهه، به خاطر علاقه به موسیقی و اعتقاد به مسیحیت به کلیسای سن ژروم می‌روند و در اثر انفجار بمبی که یک هواپیمای آلمانی به آنجا می‌اندازد، جان می‌بازند.

کلرامبو، روشنفکر شکاک، خرده‌گیر و ضد نظامی‌گرایی که از افکار آنا تول فرانس (که رولان چندان دوستش نداشت) الهام یافته، در حین جنگ تدریجاً متحول می‌گردد، تا حدی که در ابراز احساسات میهن پرستانه به افراطی‌ترین هم‌میهنان خویش تأسی می‌جوید.

لیلولی نمایشنامه‌هزلی کنایه آمیزی است که در آن، به صورتی شاید بیش از حد نمادین، از جنگ انتقاد می‌شود. این کتاب را فران مازرل با قلم توانای خود مصور ساخته است.

پس از لیلولی، رولان مجدداً نه سال از وقت خود را وقف نوشتن یک رمان - رودخانه جدید می‌کند. این رمان جان شیفته نام دارد که انتشار آن از سال ۱۹۲۲ شروع و به سال ۱۹۳۰ خاتمه می‌یابد. جان شیفته اثری است به اهمیت ژان کریستف، گرچه در زمینه‌ای بس متفاوت.

که می‌خواهد قهرمان خود را در مسیر موسیقی به پیش براند، پیشروی ژان کریستف را متوقف می‌کنند و او را به عقب می‌کشانند، به اوایل قرن نوزدهم، یعنی به دوره‌ای که این نوع موسیقی در آن تکوین یافته است. ژان کریستف که قهرمانی است به سان بتیهورون و در میان کوتوله‌های قرن، به یک غول رمانتیک می‌ماند، با گذشته بیشتر پیوند دارد تا با آینده.

ولی در جان شیفته، آنت، سیلوی و همه زنان دیگری که زندگی پر جوش و خروششان همان اندازه مقتضیات کار تطبیق می‌کند که با مقتضیات زندگی خانوادگی، به دنیای امروز و فردا تعلق دارند. مسائلشان مسائل زنان امروز و فرداست. این نه فقط حرف من بلکه حرف زنانی است که رمان را خوانده‌اند. مثلاً خانم ماری - لوییز کودر می‌نویسد: این مرد عصر ما، مردی که در ۱۹۲۴ مسائل امروز را به روشنی بیان می‌کرد، مسأله مقام زن در دنیا و این که دنیا تدریجاً مقام شایسته‌تر را به او اعطا می‌کند.

پاسخ نخستین سؤالی که ما در ابتدا مطرح کردیم از این قرار است: رومن رولان در ابتدا یک نویسنده قرن نوزدهم است ولی سکنه تاریخی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۲۰ او را به یک نویسنده قرن بیستم تبدیل می‌کند...

پانویشتها:

۱. رجوع کنید به مقاله Notes sur un style در سومین شماره‌ای که نشریه Europe (نومبر - دسامبر ۱۹۶۵) به رومن رولان اختصاص داده است.

۲. همان شماره از نشریه Europe، ص ص ۱۱۸-۱۲۵

۳. همان ماخذ، ص ۱۴

۴. Comedie humaine اثر بالزاک

۵. اعضای حزب سیاسی مشهور Girondin دوره انقلاب کبیر فرانسه